

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

عَظُمَ يَا سَيِّدِي أَمَلِي وَ سَاءَ عَمَلِي فَأَعْطِنِي مِنْ

عَفْوِكَ بِمِقْدَارِ أَمَلِي وَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِأَسْوَأِ عَمَلِي؛ فَإِنَّ

كَرَمَكَ يَجِلُّ عَنْ مُجَازَاتِ الْمُذْنِبِينَ وَ حِلْمَكَ يَكْبُرُ

عَنْ مُكَافَاتِ الْمُقْصِرِينَ.

عظیم است ای سید من آرزو و تمنای من، و بد

و ناشایست است کردار و کارهای من، پس از مقدار

عفو خودت و از درجه عفو خودت، به آن میزانی که

آرزوی مرا برآورده کند به من عطا کن، و به گناهان

من نگاه مکن و به کردار ناشایست من نظر مینداز و

آن را به حساب نیاور، زیرا کرم تو اجل است از اینکه

گناهکاران را عقوبت کند و بردباری تو و حلم نسبت

به کردار بندگانت، بزرگتر از این است که آن افرادی

را که کوتاهی می‌کنند در ادای تکلیف نسبت به تو و ادای تکلیف نسبت به خود و مصلحت و سعادت خود، آنها را به مجازات برساند و مکافات کند.

خب این فقرات تا حدودی در این شبها با رفقا صحبت شد، ظاهراً امشب خب شب آخر است حالا تا خدا چه بخواهد، و در این شبها با همین کلمات خوش بودیم و احساس ما بر این است که ای کاش این ایام و لیالی مبارکه امتداد پیدا می‌کرد و همینطور صحبت‌های ما، ارتباطات ما، و مطالبی که رد و بدل می‌شد و می‌شود، در حول و حوش همین مطالب باشد.

شما فکر کنید در طول شبانه روز چقدر صحبت می‌کنید؟ با این و با آن و با آن، این همه را شده یک ضبط در کيفتان بگذارید صبح، حالا ماه مبارک که تمام شد این را یک امتحان بکنید، یک ضبط در جیبتان بگذارید صبح که از خواب بلند می‌شوید، حالا شب که برای قیام لیل و اداء نماز و امثال ذلک حالا صبح که می‌خواهید بروید وارد در صحنه اجتماع بشوید، اجتماع شخصی، خانوادگی و بعد

اجتماع بیرون، یک ضبط بگذارید یواشکی این تا شب هر کی صحبت می‌کند، با هر کی حرف می‌زنید، با هر کی چیز می‌کنید همه را این ضبط یادداشت کند، شب اینها را گوش بدهید، یک مرور کنید، آنوقت ببینید چه دستگیرتان می‌شود، خوب است انسان از این کارها گاهی بکند، سابق بزرگان می‌گفتند، به شاگردانشان از این مطالب و از این دستورها می‌دادند، البته دستوره‌های اکیدتر، که خب من شاید خیلی از اینها را در برنامه‌ها و دستورات مرحوم آقا نمی‌دیدم، ولی خب قبلی‌ها خیلی مطالبی داشتند، خیلی مسائلی داشتند.

یک روز یادم است مرحوم آقا درد دل می‌کردند، درد دل می‌کردند و نمی‌دانم حالا غیر از من هم کسی بود یا نبود، یا شاید بودند، از بعضی از دوستان شاید هم بودند، می‌گفتند این اساتید سابق وقتی یکی می‌آمد پیششان، اول کاری که می‌کردند می‌گفتند که هر چی دارایی و سرمایه داری بردار بیاور، هر چی داری بردار بیاور، خب طبعاً طرف از دو حال خارج نبود، یا می‌دید که هوا پس است دمش را می‌گذاشت

روی کولش و الفرار، می‌رفت و دیگر هم پیدایش نمی‌شد، یا اینکه می‌دید نه! بالاخره خب آیا ارزشش را دارد یا ندارد؟! یعنی من شبها می‌دانید راجع به این قضیه تاکید می‌کردم حالا این یک نمونه‌اش، این هم این، مصداقش، شاهد حیّ و حاضرش، این همه من می‌گفتم که باید انسان آن مقصد را کعبهٔ آمالش قرار بدهد، و تمام تصرفاتش، کارهایش، برنامه‌هایش، در راستای آن هدف باید جهت‌گیری پیدا کند، به آن طرف باید سمت‌گیری پیدا کند، ها! به آن قضیه این برای همین مطلب بود که آدم بفهمد آنچه را که در نیت دارد چقدر برایش ارزش دارد.

برای امام سجاد علیه السلام ارزش دارد، حضرت می‌فرماید که عظم یا سیدی املی، آرزوی خیلی بزرگی را در سر دارم، حضرت سجاد علیه السلام هم کسی نیست که به مسئله وارد نباشد، وقتی دارد این حرف را به خدا عرضه می‌دارد که امام است، به مقام ولایت کبرای الهیه رسیده، تمام عالم وجود زیر نگیں اون دارد الان می‌چرخد، قضیه شوخی نیست، پس معلوم است راست می‌گویید، درست دارد می‌گویید،

درست دارد مناجات می کند، می گوید عظم یا سیدی  
املی، آرزوی خیلی عظیمی من در دل و در سر دارم.  
خب این آرزو چیه؟ به همه دنیا که رسیدی شما،  
شما ای امام سجاد علیه السلام، به عالم ماده که اشراف  
داری، به عالم ملک و ملکوت که اشراف داری، نه  
تنها اشراف داری یک اشراف علمی، بلکه اشراف  
شما نسبت به عالم ملک و ملکوت اشراف عینی و  
اشراف حضوری است و به عنوان علم حضوری که  
همان حصه ای از وجود است این اطلاع شما و این  
اشراف شما وجود دارد. این به خاطر این مسئله  
است.

شما که یک همچنین مطلبی را داری، آنوقت  
چطور؟ این چه مسئله ای است که شما در ذهن داری  
و داری به خدا عرضه می کنی و گریه هم می کنی،  
گریه هم می کنی و می گویی خدایا دست بردار  
نیستم، من می خواهم به جمال تو برسم، من  
می خواهم به کمال تو برسم خب مگر نرسیدی؟ مگر  
امام سجاد علیه السلام نرسیده و دارد این حرفها را  
می زند؟ رسیده، ولی این رسیدن، رسیدن ثابت و

پایدار نیست، از کجا؟ کی تضمین کرده؟ کی آمده  
تضمین کرده و گارانتی داده به امام سجاد علیه  
السلام، حالا که شما رفتید و به این مقام قرب  
رسیدید دیگر تمام شد هر کاری که دلت می خواهد  
برو بکن؟ هر گونه عملی که می خواهی دیگر برو  
انجام بده، هر رفتاری که می خواهی دیگر در پیش  
بگیر!، ها؟ کی یک همچین گارانتی داده؟ هیچکس.

امام سجاد علیه السلام، ما چقدر نسبت به آینده  
خودمان نگرانیم؟ چقدر نگرانیم؟ می گوئیم بابا ما  
کی هستیم در این دنیا؟ اصلا عددی به حساب  
می آییم یا نمی آییم؟ گاهی اوقات آدم از خودش  
خنده اش می گیرد، واقعا از خودش خنده اش  
می گیرد، از حرفهایش خنده اش می گیرد، گاهی  
اوقات آدم از حرفهای بقیه خنده اش می گیرد، که  
اصلا خب ما واقعا کی هستیم و چی هستیم و چه  
رقمی در این دنیا هستیم بلند شویم بیاییم، اصلا  
جوری قضیه برایمان مطرح است که انگار شیطان  
می خواهد وسوسه کند که اصلا ولش کن، اصلا تو  
این حرفها را برای چی داری می زنی؟ ولش کن، اینها

برای یک عده خاص است، فقط یک معصومین و یک عده خاصی از پیامبران آن هم، نه همه پیامبران، یک چند نفری و حالا اولیا و عرفایی که این لطف الهی شامل حالشان شده و دیگر حساب آنها جداست.

یعنی یک همچنین حالی برای آدم پیدا می شود ولی بعد می گوئیم نه آقا خب درست است یک همچنین وضعیتی داریم ولی خب چه کنیم که ائمه ما، بزرگان، اولیا ما، دارند می گویند بسم الله، خب دروغ که نمی گویند، یا دارند سر ما را شیره می مالند و کلاه می گذارند؟ دارند یک جوری با ما بازی می کنند، یا دارند جدی می گویند؟ می گویند آقا بسم الله! خب بیا چرا نمی آیی؟ سفره پهن است چرا نمی آیی؟ چرا نمی آیی سر این سفره بنشینی؟

مرحوم پدر ما می فرمود من کتابهایی که نوشتم خیال نکنید که من فقط برای شماها نوشتم، من برای آن زن نصرانی در آن طرف دنیا نوشتم این کتاب را، سفره برای همه پهن شده، برای همه این مسیر آماده شده، منتهی ما به واسطه عدم اطلاعمان نسبت به

قضایا و از یک طرف که خب البته ناشی می شود از توجه به کثرات و به تعلقات دنیا و به گرفتاری ها از این طرف، این باعث می شود که این قضیه به آن اهمیتی که دارد در نزد ما جلوه نکند، می گویم آه خدا! اصلا حرفش را هم نزن آقا، اصلا حرفش را هم نزن! این برای فوقش یک عده ای بوده، یک عده خاصی بوده، یک افرادی بوده اصلا حرفش را هم نزن.

به قول مرحوم آقا شیخ حسین حلی مرحوم آیت الله و آن عالم بزرگ و متضلع که مرحوم آقا نقل می کردند که من مانند ایشان، متبحر در فقه ندیدم!، در آن سنواتی که ایشان چیز بودند، و هفت سال هم پیش ایشان درس خواندند دیگر، هفت سال و خورده ای، خیارات مکاسب، تا آنجایی که یاد می آید، و اجتهاد و تقلید که همین اجتهاد و تقلید که الان طبع شده همین درسهایی است که مدتی ایشان پیش مرحوم حاج حسین حلی خواندند، مرد خیلی بزرگی بود، مرد خیلی...، من در آنجا در پاورقی آوردم چیزهایی، اگر رفقا مطالعه کنند اهل فضل و



اهل علم، آنجا بعضی از چیزهایی را آوردم از ایشان،  
خصوصیات ایشان، و خیلی آدم بی‌هوایی بود،  
مرحوم حاج شیخ حسین حلی آدم بی‌هوایی بود، و  
قطعا و قطعا از مرحوم حکیم، آیت الله حکیم اعلم  
بود ولی جوری ابراز می‌کرد که هیچ باعث حساسیت  
و سوء ظن و بعضی از تخیلات و توهمات که طبعا  
در اینگونه مجال‌ها برای افراد پیدا می‌شود، به واسطه  
وسوسه خناس‌ها و آن بادمجان دور قاب‌چین‌ها و  
آنهایی که خلاصه می‌آیند و دل و دین ما و ایمان ما  
را می‌گیرند و می‌برند و مرحوم آقا بارها ما را بر حذر  
می‌داشتند از اطرافیان و می‌فرمودند الحذر از  
اطرافیان، الحذر.

این مرحوم آقا شیخ حسین، مرحوم آقا  
می‌فرمودند این مرد اینقدر بزرگ بود که وقتی که به  
این مطالبی که در ارتباط با عرفا و حالات عرفا و  
بزرگان و اینها می‌رسید خودش را اینقدر کوچک  
می‌کرد و اینقدر پایین می‌آورد و اینقدر خود را ناچیز  
می‌دید که ما می‌گفتیم شائبه یک نوع تظاهر است و  
تصنعا دارد این الفاظ را مثلا به کار می‌برد، این تعبیر

را ایشان دارد به کار می برد، یک وقت در همین بحث  
اجتهاد و تقلید بود که در این روایتی که از امام صادق  
علیه السلام است و اما من کان من الفقهاء صائنا  
لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هوی مطیعا لامر مولا،  
اصلا این روایت را آدم یک خرده فکر کند  
[می گوید] این چی چی است و ما کجائیم؟ حضرت  
چی دارد می فرماید ما در چه فضاها می هستیم! اصلا  
خودمان خنده مان می گیرد، خنده مان می گیرد، یعنی  
گفت از گریه کارم گذشته که دارم می خندم، از  
گریه ها گذشته، یعنی اینقدر هوا پس است و اینقدر  
اوضاع قاراشمیش است و اینقدر شیر تو شیر است  
که قضیه از گریه گذشته، فقط آدم خنده اش می گیرد،  
فقط خنده اش می گیرد، واقعا من که هنگ کردم  
نمی دانم بقیه...، من که هنگ کردم و نمی دانم چه  
بگویم.

اگر امام صادق علیه السلام این را معیار قرار داده،  
ما که هنگ کردیم، فقط همین یک کلمه خیال می کنم  
تعبیر رسایی باشد برای ما فی الضمیر، ایشان  
می فرمودند مرحوم آقا شیخ حسین حلی وقتی که

این عبارت را میخواند که شأن مرجعیت در چه حدی است و انسان باید چه مطالبی را رعایت کند، چه عوالمی را در نظر بگیرد، همین‌طور شروع می‌کرد اشک از چشمهایش ریختن [روی] این محاسنش و می‌گفت این یک مقامی است که خدا به بعضی از خاصان درگاه خودش از غیر معصومین، اصلاً صحبت معصومین نمی‌کرد، نه! از غیر از معصومین به خاصان درگاهش داده و من الاغ را چه به این که بخواهم اصلاً در این مجال فکر کنم! ببینید، معلوم است این آدم اهل تصنع نیست، این آدمی که می‌آید اینجور صحبت می‌کند این مثل اینکه یک چیزی اینجایش هست، خلاصه یک چیزهایی خدا اینجا گذاشته، تو این، اینجوری نمی‌آید حرف بزند، اینجوری نمی‌آید چیز کند.

من الاغ را چه به اینکه بیایم اصلاً راجع به این عوالم صحبت کنم، اصلاً راجع به اینها...، این مربوط به یک عده خاصان درگاه و...، این مرد بزرگ با این همه عظمت که اعلمیتش بر مرحوم آقای حکیم قطعی و مثل اظهر من الشمس بود بلند

می‌شد می‌رفت در مجلس استفتاء مرحوم آقای حکیم به سوالات و چیزها جواب می‌داد، پاسخ نامه‌ها و مجلس استفتائی که همه دارند، سوالاتی که می‌آید سوالات فقهی و اینها، آقایان همه دارند، مجلسی دارند فضلا همه می‌آیند می‌نشینند و صحبت می‌کنند و آن مطلب را به دست می‌آورند، و ایشان می‌آمد به عنوان مسئول مجلس استفتاء مرحوم آقای حکیم به سوالها جواب می‌داد.

کجا دیگر مثل اینها هست؟ کجا مثل اینها پیدا می‌شود؟ توجه کردید؟ کجا مثل اینها دیگر هست؟ گاه گاهی ما با بعضی از مطالب و فتاوا و برایمان یک ایمیلهایی می‌آید، وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم فلان آقا فتوا داده میزنم دام در سرم!! به به به! ماشالله ماشالله! چی چی چی!

می‌گویم خب بالاخره انشالله مثل اینکه از علائم آخر زمان است، این مسائل مثل اینکه از علائم آخر الزمان است، این مسائل، این مطالب، خب امام سجاد علیه السلام این مسئله را فهمیده، متوجه شده، حالا کی به حضرت سجاد علیه السلام یک همچین

گارانتی داده و تضمین داده که شما که الان به مقام امامت رسیدید دیگر کارت تمام شد؟ نه! یک همچین چیزی نیست، حضرت سجاد علیه السلام که تازه فهمیده آنجا چه خبر است، تازه فهمیده آن مقام ربوبی چیه، تازه فهمیده آن مقام انس چیه، تازه فهمیده مقام غیرت پروردگار چیه، تازه فهمیده که... ما نمی فهمیم، ما فعلا داریم حرف می زنیم، خب می گوئیم اینقدر به ذهنمان رسیده و اینقدر بهمان گفتند و با همین هم خوشیم، با همین هم که می دانیم خوشیم، اما وقتی که یک شخص برود و به آن مقام برسد، آیا همین طرز تفکر را دارد که ما الان داریم؟ همین؟ یعنی همین برداشتی را نسبت به مقام ربوبی دارد که ما الان داریم؟ چرا امیر المومنین علیه السلام در تمام عمرش نگفت فزت و رب الكعبة، آن زمانی گفت فزت و رب الكعبة که شمشیر ابن الملجم آمد؟ آن موقع تازه دید که پرونده تمام شد، آن موقع، قبلا که نگفت.

هیچ امیر المومنین علیه السلام می گفت به بقیه من دیگر کارم تمام است و من دیگر هر کاری...،

بله در مقام امامت سلونی قبل ان تفقدونی فانی اعلم  
بطرق السماء من طرق الارض، از این حرفها زیاد  
می زد، من اینم، من اینم، من اول کسی هستم، من  
چه هستم، اینها همه در مقام عز ربوبی بود که در آن  
مرتبۀ آن حیثیت در آنجا جلوه می کرد، ولی وقتی که  
امام به خود توجه می کند و آن حیثیت ربوبی تبدیل  
به حیثیت عبودیت می شود تمام این مطالب در اینجا  
ظهور پیدا می کند، امام سجاد علیه السلام که الان این  
دعای ابی حمزه را می خواند در مقام عبودیت است،  
در مقام تذلل است، در مقام هیچ ندیدن خود است  
که دارد این مطالب را به خدا عرضه می کند، اینجا  
دیگر مقامی نیست که انسان بخواهد برای خدا  
افتخار کند، خدایا من امامم، من چیم، من یک  
همچنین قدرتی دارم، من شق القمر می کنم، من رد  
الشمس می کنم، خورشید را برمی گردانم، دیگر  
بالا تر از این چی می خواهی؟ خورشید را نگه داشت  
دیگر، همینطور نگه داشت! وایسا آقا! وایسا  
نمی خواهد بچرخد، بگذار نمازمان را بخوانیم بعد  
دوباره خودمان می چرخونیمت، نمی خواد بچرخد

یعنی چی؟ یعنی الان هم من دارم تو را می گردانم!  
معنایش این است دیگر، الان که من دارم تو را نگه  
می دارم اگر می توانی خب بچرخ، اگر می توانی،  
قدرت دست خودت است خب بچرخ، خب چرا  
نمی چرخی؟ وقتی حضرت می زند ماه را دو نصف  
می کند یعنی منم الان نگهت داشتم، اگر نگه نداشتم،  
اگر نازی کند فرو ریزند قالبها، قالبها همه از بین...  
اینی که الان ماه، ماه است، من نگهت داشتم بخوام  
نصفت می کنم، دوباره بخوام میچسبونمت،  
حرکت و امی دارم، اینها همه دست من است.

خب حالا بیاید به خدا بگوید خدایا من یک  
همچنین آدمی هستم، من یک همچنین کسی هستم،  
خدا می گوید! پس در مقابل من هم قدرتی پیدا  
شد؟ در مقابل...؟ چند تا قدرت داریم در عالم؟  
یکی قدرت من پروردگار و یک قدرت توی رسول  
الله؟ این نه! ما نداریم یک همچنین چیزی، یک  
قدرت بیشتر در عالم نیست، یک علم بیشتر در عالم  
نیست، یک حیات بیشتر در عالم نیست، یک جلال  
بیشتر در عالم نیست، و یک جمال بیشتر در عالم

نیست، فقط یکی است و توی رسول الله و توی علی بن ابیطالب که امیر المومنین هستی همان جمال واحد، همان قهاریت واحد و همان علم و قدرت و شعور و حیات واحد است که در اینجا آمده، دو تا نشده، الان اینجا این یک دونه لیوان است و این هم یک دونه لیوان است، دو تا است، اینها دوتا است، این نیست، یکی است که آمده و این ظهور خارجی به این شکل پیدا کرده، این ظهور خارجی یعنی چی؟ یعنی من آدمم ظهور پیدا کردم، من آدمم به این شکل ظهور پیدا کردم، من آدمم به صورت آصف بر خیا ظهور پیدا کردم آن زمان نگه داشتیم، من آدمم به صورت علی ظهور پیدا کردم و رد الشمس کردم، من آدمم به صورت سلیمان آن کار را کردم، من آدمم به صورت موسی عصای چوب را تبدیل به اژدها کردم، من آدمم به صورت عیسی مرده را زنده کردم، من بودم، عیسی مرده زنده نکرد، عیسی بدون من مثل یکی از افراد مثل شماست، ما می‌توانیم الان زنده کنیم؟ ما می‌توانیم؟ نه بابا ما دستان را هم نمی‌توانیم اینور کنیم، مثل یکی، هیچ تفاوتی ندارد، منتهی



نیست ما چشمان بسته است نگاه به این قیافه می‌کنیم، این قیافه دو متری، یک متر و هشتاد و یک متر و هفتاد، که دارد اراده می‌کند و با این اراده دست یک مرتبه می‌بینیم مرده زنده شد، می‌گوییم اوه اوه اوه این حضرت عیسی بین بین بین، نگاه به آن پشت پرده نمی‌کنیم! نگاه به آن توربین که دارد می‌گردد و برق را در سد یا در نیروگاه دارد تولید می‌کند نمی‌کنیم، نگاه به این پنکه می‌کنیم، نگاه کن بین پنکه دارد می‌چرخد و باد می‌دهد و باد خنک می‌دهد، اینی که دارد پنکه باد خنک می‌دهد می‌گوییم پس حتما یک الکتریسیته‌ای هست، یک نیروی برقی درش هست که دارد این کار را می‌کند، پریز را می‌کشیم می‌بینیم که وایستاد، ها این یک، دیگر نگاه نمی‌کنیم به اینکه آن توربین در نیروگاه الان دارد می‌چرخد، آن اگر نمی‌گردید که این الان بیچاره اینجا ایستاده بود، این که تولید گرما و سرما نمی‌کرد.

ما داریم نگاه به حضرت عیسی می‌کنیم، حضرت عیسی مرده زنده کرد، اوه اوه حضرت عیسی نگاه

کن نگاه کن همچین چیز...، آدم عارف می ایستد  
وقتی حضرت عیسی مرده زنده می کند فقط نگاه  
می کند می گوید عجب خدایی! نمی گوید تو،  
نمی گوید تو زنده کردی، می گوید عجب خدایی  
بین چطوری دارد ظهور می کند! او دارد ظهور  
می کند، نگاه به امیر المومنین علیه السلام می کند، در  
قلعه خيبر را می کند می رود روش حالا بیايد رد  
شوید، ما قلعت باب الخيبر بالقوة البشرية، من در  
خيبر را به قوة بشریه...، علی او! علی کند، او او  
بیا نگاه کن بین، در قلعه خيبر را که چهل نفر  
می بستند و باز می کنند، اینطوری تعریف می کنند چه  
می دانم حالا با کم و زیادش، بالاخره جوری بود که  
مشخص بود مسئله، مسئله بشری نیست، مسئله  
عادی نیست.

خب این علی کند؟ علی نکند، او کنده، نگاه کن  
بین علی الان گرفته رد الشمس! خورشید را نگه  
داشته، ای داد بیداد، حالا بیايد نگهداريد ببینیم، در  
این دنیا یکی مثل علی علیه السلام پیدا شود بیايد  
خورشید را نگه دارد، بیايد نگه داريد، بله! عارف

می تواند نگه دارد، ولیّ خدا می تواند نگه دارد، حالا اینها می کنند یا نمی کنند حالا دیگر یک حرف دیگر است، آن دیگر اینجور نیست. این یک مطلب است.

الان یک چیز یادم افتاد، در زمان چیز بود عبد السلام عارف بود، در زمان عبد السلام عارف بود نسبت به مرحوم آقای حکیم ظاهرا یک اختلافات و مسائلی پیش آمد، ایشان یک اعتراضاتی و چیزهایی داشتند و خلاصه بالاخره بر ایشان غصب کرد و ایشان را محصور کرد، این حکومتها محصور می کنند محصور خانگی! نداریم؟ محصور می کنند و در حبس خانگی و اینها نگه می دارند و گاهی اوقات شدید و خیلی شدید و اینها، از این کارها هستند و می کنند دیگر، ایشان هم آمد آقای حکیم را در حبس خانگی نگه داشت و بعد تضییق و فلان و برق را قطع کرد و نمی دانم فلان و بعد کم کم آب را قطع کردند و اصلا خطر جدی بود، خیلی...! چند روز از این قضیه گذشته بود به طوری که یادم است - من در آن موقع کوچک بودم و برای ما دوستان تعریف می کردند، دوستانی که در عراق بودند - می گفتند از

پشت بام آب می بردند برای منزل آقای حکیم! از آنجا می بردند و حتی متعرض شدند و دیگر آمدند مامور روی پشت بام گذاشتند، مامور گذاشتند که کسی نتواند، خب از تشنگی آدم می میرد!

خیلی قضیه، قضیه سخت شد، دیگر همه به نگرانی افتادند، به دغدغه و نگرانی و اضطراب، چه می خواهد بشود، یکی از دوستان مرحوم آقای حداد، یکی از افراد، ایشان آمد، در کاظمین بود منزلش، الان هم در قید حیات است، ایشان آمد در کربلا و دیگر با حالت التماس، آقا یک کاری کنید الان اوضاع می گویند اینطور است، به ما اطلاع دادند که حتی نمی گذارند الان کسی حتی یک قطره آب هم ببرد نمی دانم خیلی مسئله، مسئله مشکل شده و همه نگران شدند، جدا نگرانند دولت هم دست برنمی دارد و او هم دارد کار خودش را می کند و خلاصه پای قضیه ایستاده، و خیلی چیز می کرد.

مرحوم آقا می گفتند که آقای حداد سرشان را، ایشان هم بودند، در همان موقع مرحوم آقا کربلا بودند، یعنی وقتی که این قضیه را برای ما تعریف

می کردند خودشان هم از سفر که آمده بودند این قضیه را در یک جمع دوستان می گفتند، خیلی من کوچک بودم، ۵۰ سال پیش، بله حدود ۵۰ سال پیش، همان زمان عبد السلام دیگر، زمان عبد السلام عارف بوده حالا هر کی بوده در همان زمان بوده.

ایشان می گفتند که ما همینطور نشسته بودیم یک

دفعه آقای حداد سرشان را بلند کردند و گفتند **إِنَّ اللَّهَ**

**عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** ﴿البقرة، ۲۰﴾، هیچی عبد الجلیل

آن شخص چیز آمد بیرون گفتند حصر را برداشتند و تمام شد.

خب این کیه؟ این کار یک عارف است دیگر،

یک عارف می تواند، خب خیلی خب، بسیار خب

آقایانی که شما در صدر بهشت جا دارید بسم الله!!،

شماها که...! بسم الله این گوی و این میدان.

آنوقت این موقعها باید دست به دامان اولیا

بشویم! ها؟ بعد بلند شویم بر علیه شان مقاله بدهیم،

اینها وحدت وجودی هستند، اینها کافر هستند و

اینها چی چی هستند، موقع حصر که می شود آقا

دستمان به دامتان دارد کار به اینجاها می کشد،

اینطوری است؟ یک خرده انصاف هم خوب چیزی است، انصاف خوب چیزی است.

خب اینها مگر این کارها را انجام نمی‌دادند؟ بسیار خب، اما این کارها، از کجا دارد این قدرت می‌آید؟ این علم از کجا دارد می‌آید؟ این که دارد می‌گوید **إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** ﴿البقرة، ۲۰﴾، از کجا دارد این مقام قدرت را نزول می‌دهد در عالم و می‌اندازد در کله‌آنهايي که در آنجا هستند و تلفن می‌کنند آقا این...، از کجا این مسئله دارد سرچشمه می‌گیرد؟ از آنجا دارد سرچشمه می‌گیرد، این از خودش انجام نمی‌دهد، قدرت، قدرت این نیست، این یک پشه را هم نمی‌تواند از خودش دور کند، یک پشه را هم نمی‌تواند از خودش دور کند، حرفش این است، مکتبش این است، حرف حسابش اصلاً این است، مانمی‌خواهیم...، ما می‌گوییم نه! قدرت تو است، تو دعا کردی تو، همان تو بودی دعا کردی، خدا را گذاشتیم کنار! او خدای مظلوم بیچاره، گذاشتیم کنار نه، آقای حداد، آقای حداد دعا کرد حصر را برداشتند، آقای حداد دعا کرد رفع چیز

کردند، چرا نمی گویی او کرده؟ و از این که ما مطلب را به این نسبت می دهیم خوشحال نمی شود ناراحت هم می شود، می گوید کی این کله پوک تو چیز می فهمد؟! کی می فهمد که من نکردم؟ می فرمود، ما خودمان می شنیدیم از شون، ما خودمان می شنیدیم، اینها را خودمان از شون دیدیم.

کی این کله پوک تو آدم می شود؟! کی ما هر چی می گوییم واقع می پندارد؟ یک وقتی، یک اجلی برای این قضیه...، ما نه، آقای حداد دعا کرد و چیز شد، تمام هنر آقای حداد این بود که به مقامی رسید که صفر شد، این هنر ایشان بود، تمام هنر امام سجاد علیه السلام این بود که آمد آمد آمد رسید، صد و نود و نه و نود و هشت و نود و هفت و آمد پایین، نود و شش و پنج و چهار و هشتاد و هفتاد و چهل و سی، دوازده، هشت، هفت، شش و باز هم هنوز مانده، چهار و سه و دو و یک، نیم و صفر، حالا که صفر شد تمام عالم را می تواند عوض بکند، تمام خلایق را می تواند زیر و رو کند چون صفر شده، ما نه، ما وقتی که از شکم مادر متولد شدیم، خدا

رحمت کند همه مادرهای ما را و پدرهای ما را، آنها  
وسیله خیر شدند که ما در این دنیا بیاییم و بیفتیم به  
جون مردم دیگر، آنها وسیله بودند.

ما وقتی که متولد شدیم آن موقع ما صفر بودیم،  
منتهی آن صفر با آن صفر فرق می‌کند و یک اختلافی  
دارد که حالا جایش نیست، بعد که هی بزرگ شدیم  
و هی بهمون اضافه شد، شدیم یک و دو، شدیم دو  
سالگی، شدیم دو و پنج، نمی‌دانم نمره‌مان شد مثلا  
۶۰، به سی سالگی رسیدیم شد یک میلیون و  
دویست، همینطوری مضاعف و ضربداری می‌رفتیم  
بالا! بعضی‌ها رسیدند به یک مقام عظیمی که یک  
رقم بگذاری اول و صفر تا طهران هم بچینی به آن  
مقام و مرتبه آنها نمی‌رسد، اینها خیلی مقام دارند،  
اینها مقام عالم و همه را حیازت کردند، هر چی آنها  
آمدند پایین و آمدند پایین و هی از رقم کم کردند،  
اینها هی بر ارقام اضافه کردند، هی اضافه، نگاهش  
می‌کنی اوه اوه وای وای وای! چه خبر است! آقا  
نمره‌ات چنده؟ نمره؟ نمره بی‌نهایت است، عدد  
جبری دیدید؟ به اضافه بی‌نهایت، اصلا بی‌نهایتی



است.

ما متصل به بی نهایت شدیم! درسته؟ اینها را همه را باید بگذاریم کنار، از بی نهایت بیایم پایین، بیایم پایین، بیایم پایین، تا وقتی رسیدیم، ها داره نمره می شه بیست، داره می شه پانزده، هی داریم کم کم تجدیدی می آوریم و می شود زیر ده و هشت و اینها تجدیدی است ولی تجدیدی نیست ها، این قبولی است، این عکس تجدیدی است.

امام سجاد علیه السلام رسید به صفر، حالا که رسید به صفر حالا شد امام، حالا شدی امام، حالا فهمیدی فقط قدرت یکی است، تابحال اینجور نبود، حالا ما راجع به خودمان می گوئیم حضرت سجاد علیه السلام که نعوذبالله او از همان اول این مسائل درش....، ما خودمان را می گوئیم، بالاخره ما که اینجور نیستیم، ما که مثل ائمه نیستیم، تا حالا ما قدرت را در خود می دیدیم، شوخی می کردیم یک خرده جدی فکر کنیم می بینیم نه یک چیزهایی هست، غیر خدا هم یک چیزی واسه خودمان گذاشتیم و قایم کردیم، از حرفایمان اینجور

بر نمی آید، در تنهایی فکر کنیم به خودمان، به مسائل، اینطور نمی فهمیم؟ از حرفهایمان، از کارهایمان، از عکس العمل هایمان، عکس العمل در قبال حرفهای مردم، عکس العمل در مقابل...، اِبه مطلب من دارند اعتراض می کنند؟ به، غلط کرده داره اعتراض می کند، صبر کن یک مقاله بنویسم بابایش را می دهم دستش، صبر کن به حرف من...؟! به حرف من اومده اعتراض کرده؟ این شیپیشو کیه اصلا بیاید فرض بکن...!!، این یک وجبی اومده حرفهای من را دارد نقد می کند، برو بابا من اصلا نگاه به تو...، چیه؟ اینجا یک خرده باقی است، یک خرده نه پیش از یک خرده، باقی است.

مرحوم آقا کتابی نوشته بودند، همان وظیفه فرد مسلمان را، پخش نکرده بودند به دست بعضی ها داده بودند، قرار شد پخش نشود، الان نمی دانم پخش شده یا نشده؟ مثل اینکه شده دیگر. اون موقع بعضی ها آمدند هی به من اصرار کردند و فشار آوردند و تلفن و این چیزها، آقا بیا و نگذار این کتاب پخش بشود، برو به پدرت بگو، ما هم می خندیدیم

خدایا، خدایا، فقط می‌گفتم اللّهم اهد قومی فأنهم لا  
یعلمون، چی کار کنیم؟ وقتی کسی نمی‌فهمد  
نمی‌فهمد دیگر! چی کارش کنیم؟ یکی آمده بود یک  
مقاله نوشته بود در یک مجلهٔ بیان، نمی‌دانم مجله  
برای کی بوده؟ مقاله راجع به این کتاب، ایشان آمده  
خودش را....، شعار، همش شعار، عزیز من تو که  
این مقاله را نوشتی، سید عمامه‌ای فاضل  
درس خوانده قم و نجف هستی، غیر از آن است؟ به  
جای شعار دادن بیا بگو کجای این مقاله خلاف  
است؟ اسم بیاور، اینی که ایشان خلاف گفته، اینی  
که ایشان شعار می‌دهد، اینی که ایشان حرفهایش  
مخالف با حرفهای فلانی است، اینها همش شعار  
است، دست بگذار، آقا این حرفی که ایشان در اینجا  
زده دروغ است، این حرف راست است، این حرف  
به این دلیل دروغ است، بسیار خب، این یک چیزی،  
حالا به راست و دروغیش کاری نداریم، ولی بالاخره  
آدم بیاید دست بگذارد که آقا این حرف اینجا به این  
دلیل دروغ است، آدم بعد می‌آید ثابت می‌کند که  
دروغ است یا دروغ نیست، کاری ندارد، طرف را

می آورد آقا گفتی یا نگفتی؟ بعد وقتی که طرف ماند  
لال شد معلوم است که دروغ گفته دیگر، این که  
کاری ندارد.

اما اینکه آدم بگوید که آقا این حرف مخالف  
است، این خودش را اینجا مطرح کرده، اینها چیه؟  
شعار است، شعار کار عجزه است، آدم عاجز بلند  
می شود می رود چی کار می کند؟ شعار می دهد، آدمی  
که دستش پر است که نمی آید شعار بدهد، می آید  
مطلب می گوید، آقا من آن روز این حرف را زدم، آن  
روز این حرف را شنیدم، این هم قسم، این هم  
روش، این هم مباحله اش، دودوتا چهارتا، مشکل  
حل می شود، طرف راست می گوید بیا مباحله کن،  
بنده آمادگی برای مباحله دارم، راست می گوید بسیار  
خب مباحله می کنیم تو این، راست می گویی قسم  
بخور، راست می گویی بیا شاهد و فلان، این افرادی  
که در اینجا هستند شهادت می دهند، این دیگر  
مشکل نیست، اما اینکه همینطوری آقا خلاف گفته،  
این آنجا این گفته، این آنور...! اینها چیه؟ اینها همه  
خزعبلات و حرفهای درپیتی است، حرفهای درپیتی

یعنی همین، این اصلا ارزش برای تفکر ندارد،  
طرّهات است و خزعبلات و مزخرفات است، غیر از  
این است؟.

آمده در این مجله مثلا طرف گفته که آقا نمی دانم  
ایشان خودش را آمده مطرح کرده، در مقابل فلان  
کس، آمده مطرح کرده و فلان و یک همچنین  
چیزهای اینقدری، من این را دارم می گویم، یادتان  
است چند شب پیش می گفتم رفقا! کار این خدا در  
این دنیا بی حساب نیست، یادتان می آید؟ بی حساب  
نیست، حساب دارد، هر بی خود بالا رفتنی یک پایین  
آمدن هم دارد، هر روی زین بی جهت سوار شدنی  
یک از زین پایین آمدن هم دارد، بی حساب نیست تو  
اینجا، ما نمی گوئیم کارها همه درست است، نه، ولی  
هر چیزی حساب دارد، یعنی آدم وقتی که نگاه  
می کند می بیند که همچین شیر تو شیر نیست، قضا یا  
شیر تو شیر نیست، حساب و کتابی هست.

آن طرف آمده بود این مجله را به من نشان داد و  
گفت بفرما، حالا دیدی، وقتی ما می گوئیم این کتاب  
پخش نشود، آمدند آقا را در این مجله نقد کردند،

گفتم این؟ این که نقد نیست، خب بدبخت این را هم نگوید چی بگوید؟ این که دق می‌کند و می‌میرد!! بعضی‌ها می‌گویند آقا فلان کس راجع به شما این را گفته، گفتم این را نگویند که دق می‌کنند می‌میرند، بگذار بگویند، بگذار بگویند، اینقدر ما باید انصاف داشته باشیم، بگذار بگویند این دروغ می‌گوید عیبی ندارد باشد، اصلا آقا ما دروغ می‌گوییم، حالا نمیر تو، سخته نکن، رو کردم به آنطرف، گفتم اگر این هم نگوید بابا می‌میرد این، بگذار خب اگلا بردارد بگوید این را، دو خط حرف است.

گفت حالا تو برو این را به بابات نشان بده و برو، گفتم باشه ما می‌رویم و نشان می‌دهیم، آمدم نشان دادم گفتم آقا یک چیز عجیبی آوردن و می‌گویند که آقا شما را رد کردند و چه کردند و راجع به فلان کتاب، گفتند چی گفتند؟ [دادم] آقا خواندند، یک دفعه گذاشتند قهقهه! حالا ما تازه نخندیدیم، آقا زدند زیر خنده، گفتند همین؟! این همین هنوز توی گوشم هست، همین؟! گفت این که چیزی نیست

بابا، این که چیز است مگر؟! بعد این جمله را فرمودند آقا سید محسن برو به اینها بگو من این کتاب را برای اینها ننوشتم، من برای کسی نوشتم که تو کله‌اش فهم است، من اصلا برای اینها ننوشتم که اینها آمدند من را رد کردند، بکنند، یک دفعه اینطوری کردند همین؟! انگار مثل اینکه آب دوغ خیاری، حالا سرکه شیرهای، همین؟ این که چیزی نیست، گفت اینقدر هم نگوید خب سگته می‌کند اقلا خوش باشد که رد کردیم و نیشش باز شود!! عجب داستانی، یک خرده نیشش باز شود که ما رد کردیم و گفتیم فلانی دروغ می‌گوید، خب باشه بابا بگو باز هم بگو، هی بگو این دروغ می‌گوید، این فلان می‌کند، بدبخت اگر به این خوشی ده تا کتاب بنویس.

خورشید که زیر ابر نمی‌ماند، ماه که زیر ابر نمی‌ماند، کتمان تا کی؟ بیچاره بدبخت کتمان تا کی؟ من این حرفها را برای تو می‌گویم که اگر روزنه‌ای در آن دل سیاهت هنوز هست این روزنه به کار بیفتد، نمی‌خواهی؟ نخواه، اصراری نیست، مسئله‌ای

نیست.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

﴿البقرة، ۲۷۲﴾ در اون آیه قرآن مگر نمی فرماید؟

چیه آیه قرآن؟ تو نمی توانی آن قلوب مرده را،

مردگان را هدایت کنی، انک لا تحي الموتى، کسی

را که مرده است نمی توانی ای رسول خدا زنده کنی!

این مرده است، قلبش مرده است، چقدر بهت

بگویم؟! این ابوسفیان قلبش مرده، این منافق قلبش

مرده، این زندیق قلبش مرده، آن کسی که این روایات

را خوانده و این درسها را خوانده و عمامة اینقدری

گذاشته روی سرش و ادعای مکتب آقا را می کند و

پا روی حق می گذارد این قلبش مرده است، من چی

بیایم بهت بگویم؟ چی بیایم بگویم؟

خب امام سجاد علیه السلام گارانتی خدا بهش

نداده، گفته ما تو را به مقام امامت رساندیم، به مقام

امامت رسیدن این نیست که گارانتی، دیگر کار تمام

است، هر کاری... نه، تازه امام سجاد علیه السلام

مقام عز ربوبی را درک کرده، ها! حالا چه خبر است،

حالا درک کرده که مقام عز ربوبی چیه، مقام غیرت

ربوبی چیه، مقام استقلال و استغناء ربوبی چیه، مقام



بی نیازی و ناز ربوبی حالا چیه، حالا که فهمیده امام سجاد علیه السلام، حضرت می فرماید عظم یا سیدی املی، این آرزوی من در سرم زیاد است، یعنی چی؟ یعنی لقاء تو، و بسیار خب، این لقا پیدا شد ولی استمرارش از کجا؟ کی تضمین داده؟ کی به امام سجاد علیه السلام تضمین داده که این لقائی که الان پیدا شده دیگه استمرار داره؟ کی تضمین داده؟ ما خیال می کنیم! امام سجاد علیه السلام چیز دیگری می فهمد، امام سجاد علیه السلام...، این گریه هایی که امیر المومنین علیه السلام دارد می کند در مسجد کوفه، عرض کردم فیلم بازی نمی کند، گریه ها را ما این تئاترهایی که، سینما و فلان و این چیزها درست کردند، این گریه ها و اینها، فیلم است.

امیر المومنین علیه السلام دیگر فیلم بازی نمی کند، امیر المومنین علیه السلام دیگر آن غش ها و بیهوشی های در نخلستانش که دیگر فیلم نیست، آنها هم فیلم است؟ اینکه فیلم نیست، تئاتر نیست، مناجات هایی که دارد می کند امیر المومنین علیه السلام، دیگر آن مناجاتها که فیلم نیست خب داریم

بابا می بینیم دیگر، خودمان هم داریم می بینیم ما هم در زمان حیاتمان می دیدیم، کیفیت التجاء را در همین سالهای آخر عمر مرحوم آقا، کیفیت التجائشان را به حضرت صاحب الزمان علیه السلام بنده در بعضی از موارد مشاهده می کردم که مو بر بدنم راست می شد!

گفتم عجب! پدر ما در اواخر عمر اینجوری دارد به حضرت صاحب علیه السلام التجاء می کند، یعنی تصویر ما چی بود؟ تصویرم این بود که بابا دیگر اینها کارشان گذشته و مسئله و فلان و دیگر کاری هم به امام زمان علیه السلام ندارند و دیگر خودشان...، تازه الان می فهمم امام زمان علیه السلام کی هست، تازه الان می فهمم این حجت کبری کی است، تازه الان می فهمم این ولیّ خدا کی است، این اولیای خدا، اینها مراتب فهمشان و مراتب علمشان یک دفعه نیست، اینها در خودِ مراتب، تازه در بقائی که پیدا می کنند نسبت به اطلاعشان بر آن مراتب وجود تازه کسب کمال می کنند، تازه در آنجا کسب کمال می کنند.

مگر ما راجع به رسول الله صلی الله علیه و آله  
نداریم، اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارفع  
درجته، در تشهد، و ارفع درجته، درجه او را بالا ببر،  
یعنی الان بعد از هزار و چهارصد سال که از دنیا رفته  
که البته آنجا اصلاً زمان معنا ندارد، ما تصوراتمان...،  
بعد از ۱۴۰۰ سال می‌گوییم خدایا الان درجه او را  
بالا ببر، مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله دیگر بالاتر  
از این چی دارد که دیگر درجه‌اش برود بالا؟ بابا  
رفت قاب قوسین و همه چی تمام شد دیگر.

نه!، عرض کردم خدمتتان شبهای قدر، آن اسماء  
کلیه، جمالیه و جلالیه پروردگار مگر آنها بی‌انتها  
است؟ مگر ذات الهی، وجود آن ذات حق، مگر آن  
منتها دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و  
تمام زوایای خدا را همه را بررسی کرد و همه را  
خلاصه طول و عرضش و اینها را درآورد و دیگر  
تمام شد و پرونده خدا را بست، نه بابا اینطوری  
نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر لحظه یک  
وجود جدیدی بر نفس او دارد تحقق پیدا می‌کند که

این وجود با وجود مرتبه قبل تفاوت دارد، و تا خدا خدائی می‌کند، یعنی تا خدا که امد ندارد، نه ازلا و نه ابداء، ها؟ تا خدا، خدائی می‌کند این وجود همش در حال چیه؟ در حال گردش و در حال حرکت است، حالا می‌فهمیم چرا مرحوم آقا در این سالهای آخر توجهشان به حضرت ولی عصر علیه السلام این یک توجه خاصی بوده، آن در آن حالات خودش الان یک مسائلی را دارد مشاهده می‌کند، نیازش را به حضرت ولی عصر علیه السلام الان دارد تازه ارزیابی می‌کند، احتیاجش را الان دارد در آنجا...، آن احتیاجی که...، اصلا آن چیزهایی که ما نمی‌توانیم بفهمیم، ما فقط یک حرکت ظاهری می‌بینیم.

من سابق وقتی شنیده بودم که مرحوم قاضی رضوان الله علیه خیلی در مطالبشان، در اینها خیلی توجه دارند، نصفه‌های شب، نیمه‌های شب، برایم خیلی عجیب بود، خب این اولیا و عرفا خب دیگر اینها مقام معرفت دارند دیگر، اگر اینها نداشته باشند پس کی دارد؟ خب کارشان تمام است، حالا ما بگوییم یک چیزی، خب ما چی می‌فهمیم؟ ما هر را

از برّ تشخیص نمی‌دهیم حالا او مدیم داریم خیال می‌کنیم امام‌شناس هم شدیم.

اما اینها که دیگر خب...، من برایم جای تعجب بود که این...، بعد حالا اینطور به ذهنم [آمد]، حالا یک توهم و تخیل است نمی‌دانم، که اینها اصلا در آن مراتب به مسائلی رسیدند که اصلا ما فکرمان نمی‌تواند بفهمد، ما اصلا فکرمان نمی‌تواند درک بکند که این چه مقامی را الان دارد مشاهده می‌کند که به واسطه آن مقام، توجه به آن ذات اقدس، ولایت مقام ولایت، حضرت صاحب علیه السلام، دارد الان پیدا می‌کند، فقط ما التجاء می‌بینیم، همینطور که ما التجاء می‌کنیم که یا بن الحسن عجل علی...، این هم دارد فرض بکنید که حالا به یک شکل دیگری، حالا به یک نحو دیگری، حالا یک خرده عمیقتر، یک خرده حالا لطیفتر، یک خرده چیز، اصلا ما نمی‌فهمیم که این الان در چه حالی دارد استغاثه می‌کند، ما نمی‌فهمیم، نمی‌فهمیم دیگر، خب نمی‌فهمیم، چون هر چی بخواهیم بررسی بکنیم می‌بینیم جور در نمی‌آید، به هر کیفیتی که می‌خواهیم

وارد بشویم.

وقتی که آقا صریحا بفرمایند، از شون سوال بکند  
یک شخصی بنده هم حضور داشتم، که موقعیت شما  
نسبت به حضرت ولی عصر علیه السلام چطور  
است؟ حضرت [آقا] می فرمایند این بچه ها را داری  
می بینی در حیاط دارند بازی می کنند من چطور به  
اینها اشراف دارم، حضرت به من اینطور اشراف  
دارد، یعنی من در کنار حضرتم، خوب وقتی که  
اینجور هست پس دیگر چی باقی می ماند تهش؟  
دیگری چیزی نیست، خوب هر چی هست همین  
است دیگر، همانطوری که من الان دارم این بچه ها  
را کنترل می کنم همینطور من الان تحت کنترل او  
هستم و کارهای من زیر نظر چیز، یعنی در کنارش  
هستم دیگر، اشاره می کنند می گویند بچه ها را نگاه  
کن، دیگر از این صریح تر و از این نزدیک تر و  
عامیانه تر شما چی می خواهید فرض بکنید که تصور  
کنید؟ این دیگر پایین تر از حد فهم چیز.

خب وقتی که اینطور است، خوب این استغاثه  
دیگر یعنی چی؟ وقتی که تو در کنار حضرتی، وقتی

که معیت داری، وقتی که نفست اتحاد دارد، از اتحاد هم گذشته وحدت دارد، دیگر این استغاثه دیگر معنایش چیه؟ اینها دیگر یک چیزهایی است که دیگر عقل ما قد نمی‌دهد که بخواهیم در این...! این همان است، این همان گرفتن گارانتی است، این دارد خودش را آنجا وصل می‌کند چون می‌داند یک مسائلی را، می‌داند یک حقائقی را، که تازه فهمیده یک من ماست چقدر کره می‌دهد! تازه به اینجا رسیده.

خب خوش به حالشان، خوش به حالشان که آنها رفتند و به آن مسائل و آن مبانی رسیدند، ماه رمضان هم تمام شد ظاهراً و ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم!، هفت شهر عشق را، عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم.

وقت گذشت و زمان سپری شد و اوقات به شرح و بیان و وصف او گذشت ولی وقتی که نگاه می‌کنیم به این مطالب، می‌بینیم ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم، مطالب راجع به این عبارات و کلمات حضرت، خیلی‌هایش ماند و توفیق پیدا نکردیم که

مسائل را تمام کنیم، و مخصوصاً مطالبی که خب در ضمن این مسائل، دوستان سوال می‌کنند که حالا انشالله شاید در بعضی از جلسات آینده راجع بهش صحبت بشود.

همانطوری که عرض کردیم توصیهٔ مرحوم آقا در همین شبهای آخر ماه مبارک به شاگردانشان و ارادتمندانشان، به دوستانشان این بود که حال و هوای ماه مبارک را نگذارند به این راحتی از بین برود، در خانه‌شان، در خانواده‌شان، و مسائل دوباره عادی بشود، به کارهایی که مردم می‌کنند نگاه نکنند، مردم منتظرند که ماه مبارک تمام بشود و دیگر اصلاً این بساط ماه جمع بشود و پرونده‌اش را کنار و دوباره روز از نو و روزی از نو و مسائل روزمره و عادی انجام بشود، نه، توجه کنند نسبت به حالی که در این مدت داشتند و این حال را کش بدهند، ادامه بدهند، با مراقبه‌شان، با سکوتشان، با خلوتشان، نسبت به این مطالبی که این شبها صحبت شده، رفقا در طول روز و شب فرصتی پیدا می‌کنند مرور کنند و ببینند که خب تا چقدر این مطالب با سلیقه و ذوق



و فکر آنها همخوانی دارد، و اگر به مطلوبی رسیدند پیگیری کنند، و خلاصه یک همچنین فرصتی را که خداوند در این ماه نصیب ما کرده است این فرصت را برای ماههای دیگر ما نگه داریم، و غنیمت بشماریم، مخصوصا که خب ماههای دیگری که در پیش داریم و مناسباتی که خب هست همه اینها به کمک استمرار این حال و تقویت این حال می آید، مناسبت‌هایی که هست و خصوصیات که هست.

علی کل حال مطلب و مطلوب ما در این ماه مبارک از پروردگار این است که خدایا گرچه طبق فرمایش حضرت سجاد علیه السلام کارها و رفتار ما نتوانست آن قابلیت عرضه به پیشگاه تو را به دست بیاورد، حداقل دلخوشیم بر اینکه تا حدودی از آنچه را که ائمه در سر و دل و سرّ و سویدای خود می‌گذرانند یک تا حدودی بویی از آنها هم بالاخره به مشام ما رسیده، و همان را از ما بپذیر، همان را از ما بپذیر و ما را بر تقویت آن مدد بفرست، و ما را در تقویت آن کمک کن، و نگذار که آن آتشی که در وجود شعله‌ور شده کم کم رو به خاموشی بگراید و

سرد بشود.

اینها دیگر چیزهایی است که ما می‌توانیم از خدای متعال در این ساعات آخر ماه مبارک بخواهیم، روش بزرگان بر این بوده که بعد از ماه مبارک به شکرانه این ضیافت الهی، این شکر خدا را به جا می‌آوردند و شکرانه‌اش زیارت موالیان خود و صاحب اختیاران خود، ائمه علیهم السلام، توسل به حضرت بقية الله ارواحنا فداء و رفتن به مشاهد مشرفه که این دب و دیدن بزرگان و همه اولیاء خدا بوده، همه اولیاء خدا تا آنجایی که بنده سراغ دارم، و اینها می‌رفتند، خود مرحوم آقا در همان زمان که بودند بعد از ماه مشرف می‌شدند به مشهد، حتما و حتما به حرم حضرت عبد العظیم بعد از ماه مبارک مشرف می‌شدند، ایشان خیلی نسبت به حضرت عبد العظیم علیه السلام خیلی عنایت داشتند، هر ماه می‌رفتند، و مخصوصا بعد از ماه مبارک یادم است که ایشان خیلی نسبت به این مسئله توجه داشتند و می‌فرمودند که این حرم حضرت بوی حرم سید الشهداء علیه السلام را می‌دهد، یعنی بی خود نیست

آقا، امام آمده فرموده، وقتی امام هادی علیه السلام  
بفرماید من زار عبد العظیم...، انت مومن فینا حقا،  
خب این کم نیست، و وقتی که داریم که حضرت  
می‌فرمایند زار عبد العظیم بری کمن زار الحسین  
بکربلا.

یک وقت من یک جا بودم دیدم یک دانه پلاکارد  
نوشتند من زار فلان کمن زار حسین بکربلا!، بله!  
خب اینها چیه؟ اینها همین است دیگر، یعنی آن  
حقیقت و آن حقیقت ولایت که در سید الشهداء علیه  
السلام تجلی کرده این الان آینه برای او شده، و شما  
وقتی که می‌آیی به او نگاه می‌کنی این را داری  
مشاهده می‌کنی، افرادی که در مشهد هستند، زیارت  
امام رضا علیه السلام، افرادی که در قم هستند زیارت  
بی بی فاطمه معصومه سلام الله علیها، و همینطور  
توفیق پیدا بکنند زیارت حضرت عبد العظیم و  
زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام، اینها  
چیزهایی است که مورد دستور بزرگان هست، و اینها  
باعث می‌شود ارتباط انسان با مقام ولایت وثیق  
بشود، محکم بشود، رفتن به زیارت امام رضا علیه

السلام فقط یک زیارت ضریح و اینها نیست، آمدن و بیعت کردن مجدد است با امام رضا علیه السلام، که امام رضا علیه السلام من به شکرانه این ماه مبارک دارم می آیم با شما بیعت کنم، در راهتان، در نفستان، در قدمتان، در خواستتان، در مکتبتان، من را پایدار کنید، سفت کنید و نگه دارید، مرا حفظ کنید، از ضلالت نگه دارید، از خطورات، از فتنه‌های آخر الزمان، از خطرات، از مسائل اجتماعی، غیر اجتماعی من را نگه دارید، نه اینکه بلند شویم برویم زیارت امین الله بخوانیم و بیاییم بیرون، برویم با امام رضا علیه السلام بیعت کنیم، بسپریم، نفس را بسپریم، خود را بسپریم، ولایت آن حضرت را بر ولایت خود برتری و ترجیح بدهیم، اختیار و اراده او را بر اختیار و اراده خود ترجیح بدهیم، اختیار را از خود سلب کنیم، به او واگذار کنیم، این معنای زیارت است، این معنای زیارت است.

بزرگان اینطور می‌رفتند زیارت می‌کردند، حالا حداقلش این است وگرنه آنها خب درجات خودشان را دارند، انشالله امیدواریم که خداوند

رحمت و لطفش شامل حال ما بشود و گناهان و قصورها و تقصیرها را بر ما ببخشد و به فرموده و عرض حال امام سجاد علیه السلام که خدایا گناهان ما را به حساب نیاور، به همین نفسهای پاک و مطهر و معصوم که قطعا کلام آنها، کلام توست، و نفس آنها نفس توست، و اراده و همت آنها، اراده و همت توست، ما را به آنها ببخشد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ